

پیش‌خواران

گذری و نظری بر خاطرات آیت‌الله سیدعبدالهادی شاهرودی

روایت یک تکاپوی سیاسی و فرهنگی در عراق و ایران

■ شاهد توحیدی



شاگردان شهید آیت‌الله‌العظمی سید محمد باقر صدر در برداختن اندیشه نظام اسلامی در عراق

شاهرودی فرزند آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد شاهرودی و نواده آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد شاهرودی است. وی در سالیان اخیر، روایت تکاپوی فرهنگی و سیاسی خویش در عراق و ایران را در خاطراتش با عنوان «تدام اندیشه» منتشر ساخته است. او در این اثر علاوه بر این همه، از فضای حاکم بر حوزة نجف، مرجعیت آیت‌الله شاهرودی و چند و چون سفرهای خویش به لبنان و ایران نیز سخن می‌گوید. این اثر تاریخی، از سوی مرحوم حجت‌الاسلام بنیامین شیرخانی تدوین یافته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در یادداشتی کوتاه، این کتاب را به ترتیب بی آمده معرفی کرده است:

«پیروزی انقلاب اسلامی مروهن کادر سازی و تربیت نیروی انقلابی توسط امام خمینی و سایر روحانیت و مراجع، در دوران نهضت اسلامی است. انتقال امام خمینی از ترکیه به عراق مجالی فراهم آورد که ایشان صبورانه انگیزه‌ها و اهداف نهضت انقلابی را در حوزة نجف بیان کنند و به ترتیب نیروهای انقلابی بپروراند. آغاز درس ولایت فقیه رهبر کبیر انقلاب اسلامی در این دوران، نقطه عطفی در روند نهضت اسلامی بود که پایه‌های تئوریک نظام اسلامی را بعد از پیروزی انقلاب بی‌زبری نمود. در میان مراجع نجف آن که بیشتر از همه



آیت‌الله سیدعبدالهادی شاهرودی

شهیفته و هوادار امام خمینی شد، آیت‌الله شهید محمدباقر صدر بود که به گفته خود ذوب در امام خمینی بود. او نیز با نگاشتن کتاب‌های اقتصاددانان و فلسفتنا، در پی تبیین ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اسلام برآمد. شاگردان وی که یک چند در عراق با روی کار آمدن حزب بعث با آن در سستیز بودند، با انتقال امام به عراق با نهضت اسلامی بیشتر آشنا شدند. در این میان خاندان آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد شاهرودی از همه بارزتر است. آیت‌الله شاهرودی از مراجع بزرگ شیعه در عراق بود که مقلدان زیادی نیز در ایران داشت. ایشان در مقاطع خطیری، از اسام دفاع صدر به لبنان رفت. او که حامل پیامی از نسوی شهید صدر به امام موسی صدر بود، پس از انجام وظیفه به ایران آمد و به پیروزی انقلاب اسلامی مدد رسانند. تلاش‌های او چه در قبل از انقلاب و چه پس از پیروزی در تبیین ابعاد مختلف نظام اسلامی و پایه نظری آن، محل دقت و توجه است. آیت‌الله شاهرودی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران دفاع مقدس، به جریان پاسداری و خراستند از نظام اسلامی پیوستست و اقدامات ععدیه‌ای را در کمک‌رسانی به رزمندگان اسلام داشت. ایشان در مقام امامت جمعه شهرستان علی آباد کنول منشأ خدمات مفیدی شد که در پیشبرد اهداف نظام اسلامی تأثیری نمایان داشت. تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی علی آباد، یکی از این اقدامات است. ایشان دارای تألیفات زیادی درباره راه‌های تئوریک نظام اسلامی و مسائل و مشکلات مبتلا به روزانه مردم است که می‌توانند در تربیت نسل جوان و مؤمن و تحقق حیات طیبه مفید باشند...»



محمدرضا کالیبی

دبیر گروه تاریخ

نمایندن دروغ‌ها با روایت ناموزون و کاریکاتوریک‌وی‌از وقایع پرداخت. با این همه هر چه این تئاتر پیش رفت، بی‌مایگی ادعاهای «مقام‌امنیتی»‌نیز بیشتر آشکار گشت تا جایی که صدای اعتراض بیسا عناصر خارج نشین و ضدانقلاب نیز در آسندا این قلم نیز در نهایت، چهار یادداشت انتقادی در این باره را کافی انگاشت و در بخش پنجم، به نتیجه‌گیری پرداخت. آنچه در پی می‌آید، متن این پنج یادداشت است که برای ثبت در تاریخ منتشر می‌شود. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■■■

■ **مغز متفکر ساواک، چرا نتوانست از نفرت عمومی**

به‌شاه بکاهد؟

معر که‌گیران قدیم، هر گاه که در جعبه خویش مار نداشتند، دست‌کم سعی می‌کردند برای ماندن در چشم خلق‌الله و ستاندن سسکهای از آنان، از صندوق مقرب خشکیده، دندان سگ، مهره لاغ، تک خفاش، دستس میمون و...الخ درآوردند!حالا حکایت‌شیکه روزه‌زوال و بهائی -سلطنت‌طلب من‌وتوست که پس از سال‌ها توسل به مرد‌ریگ پهلویسم خوردن کفگیر به ته دیکه، به بزرگ‌دوزک جلاذ و ششونه ساواک رفته و سعی دارد وی را -که در پرس خویش دره‌پاک باقی نگذاشته و به همین دلیل از سال ۵۷ تا ۹۲ به سوزاخی در ناگج‌آباد خزیده بود- به عنوان نابغه دوران به مخاطب ببداند!دا کسی نیست که از این «تله‌زیبون» بپرسد: این متفکر عظیم‌المثال با همه‌هوش و در کم‌همه‌جانیه، از چه

روی نتوانست با صدور دستور هه‌ها هزار دستگیری، زندان، شکنجه، تبعید، تعطیل مراکز دینی و علمی و سانسور هزاران کتاب و نشریه، در‌های از نفرت عمومی نسبت به شاه بکاهد؟ و اساساً در نگاه کلان، اگر قراق و خاندانش در این مرزوبوم زمینه داشتند، به‌اذعان یکی از عمال همان شیکه، مردم و جریانات سیاسی دیواره به سال ۵۷ بازتیمی گشتند و یکمدا به‌دستانخاندن «شازده‌مهران»‌نمی‌شدند. حال‌س پس از یک دوره اختفا، این فرتوت به پایان خط رسیده را -که پس از عمری گزارشگری، هنوز بلند نیست در برابر دوربین‌چطور بنشینند خویش را جمع و جور کند- آوردند که با کلمات جویده و عبارت بعضاً‌مفهوم‌و عمری در ذهن و زبان چرخیده و کلیشه شده، فضايل و مناقب ناشنیده ساواک را بازگویدا کار بر او دشوار است، چه اینکه باید حین بیان، بسادانسته‌های خویش را اسانسور کند و فقط آنها را بگوید که امروز برای سرهم دادن رپر‌تازآگهی مفید می‌نماید!او پیش‌تر هم گفته بود که خاطرات واقعی خویش از رذالت و فساد پهلوی را نخواهد گفت، چه امتک است که جمهوری اسلامی از آنها‌سوا استفاده کند!انذا برای بر کردن یک سریال پنج قسمتی - که بناسنت کش‌دانش مخاطب را مقهور کند- دروغ می‌گوید، وقایع را کاریکاتورسوی می‌کند و گاه برای فریب مخاطب و تا جایی که به رویگر اصلی این رپر‌تاز لطمه‌نرنداز معایب شاه و اطرافیش چیزی وسط می‌اندازد! به این همه هدف از این معرکه، آن استست که همه می‌دانیم: در آوردن ادای آدم‌های جمع‌وجور و شسته‌رفته کردن سازمانی که پیش‌نسل انقلاب، منغورترین قلمداد می‌شد. او را تا پایان این تئاتر مشایعت خواهیم کرد و کم‌گویی‌ها و زیاده‌گویی‌هایش را در آیینته تاریخ خواهیم دید. پس از پایان، اماوی را به‌وادی تمام‌شدگان خواهیم سپرد، چه‌او آنان که وی را به این نمایش آورده‌اند نیز قاعدا تا اینکه‌می‌ندیشندا تا آخر با‌ما باشد.

■ **وقتی «مقام‌امنیتی» از دروغ می‌آویزد!**

پرویز تائبی در دو برنامه نخست، هیچ نکته جدید و دندان‌گیری را وسط نینداخت! هیچ به معنای نفی کنائی است که رازی بر اهل تاریخ بکشاید یا قفی نوبنمایند. ماجرا

عاریخ

تاریخ ۶۰۰۶۸۵۲۳



شحنه فر توت و مصائب وارونه‌گویی پیرانه‌سر

نتیجه رپر‌تاز آگهی «من و تو»: سلطنت‌طلبی مرده است!

در حدود دروغ‌ها و لاف‌هایی بود که در اوایل دهه ۹۰ به عرفان قاعنی فرد املا کرد! صرف‌نظر از این همه، او پس خیره‌سرا‌نه و با اطمینان به‌نفس دروغ می‌گوید، بی‌اعتنا به انبوه اسناد و شواهد مثلاً:

یک، می‌گوید که بی‌دین و «آگوستستیک» بوده و تقیه در اسلام را مجوز دروغ‌گویی و مذبوم می‌داند!حال آنکه هم‌او در فرم استخدام خویش در ساواک، پنهانکاری و دین و مذهب خود و خانواده‌اش را‌السلام و تشیع معرفی کرده‌است!

دو، می‌گوید:من در اداره سیاسی، درباره فسادها و مشکلات نهاده‌ها گزارش و تحلیل تهیه می‌کردم، در حالی که دروغ تائبی‌مبادرت کرد، نگارنده می‌گویدا به شهادت پرورنده‌اش، او نخست مخیر ساواک در دانشگاه و سپس آموزش و پرورش بود و نهایتاً وارد این نهاد شد.مدتی به شکل آموزشی و روزمرز کار می‌کرد و سپس به شکل رسمی در اداره یکم عملیات (یکی از بخش‌های اداره سوم)، کار خیرچینی، ششوند و مراقبت از مخالفان شاه را‌انجام می‌داد و اصولاً دلخاش در پرورنده تیمور بختیار در سالیان بعد نیز از همین بابت صورت گرفت.

سه، می‌گوید: ماجرای ثروت‌اندوزی تیمور بختیار، به گاه مغضوب شدن وی آشکار و بپگیری شد! این در حالی است که تیمور از همان آغاز چاکری برای شاه در بی کودتا، بلکه تسمه‌کردن بازار بایان و هواداران مصدق را وچپه همت خود کرد و رفته رفته ثروتی عظیم به‌هم‌زد! از چه‌روی در دوره‌ای که بختیار، کشتار و شکنجه و تبعید مخالفان ذات‌ملوکانه را

در دستور کار داشت و «قصاب تهران» لقب گرفت، کسی‌ورا در قامت مفسد اقتصادی ندید؟

چهار، می‌گوید:شاه پس از رحلت آیت‌الله بروجردی به آیات ثلاث قم (یعنی آقایان: گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی) تلگراف تسلیت زد، در حالی که فر‌طز تکرار، حتی مردم کوی و برزن نیز می‌دانسد که پهلوی دوم در آن دوره برای خروج مرجعیت از ایران، به آیت‌الله سیدمحمسن حکیم تلگراف زد.

پنج، می‌گوید:امام خمینی به لحاظ جایگاه علمی و حوزوی در حد آیات ثلاث فوق آمده نبود، در حالی که از یادش رفته که فر‌دای رحلت آقای بروجردی و بیخ گوش ساواک،

روزنامه کیهان و بسا جراید دیگر کشور، آیت‌الله حاج‌آقاروح‌الله خمینی را در رأس مراجع جایز‌التقلید معرفی کردند، ضمن اینکه از تائبی انتظار نیست که بفهمد، مراجع ثلاث لقب آقایان: حجت، صدر و خوانساری بود و نه آقایان: گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی!

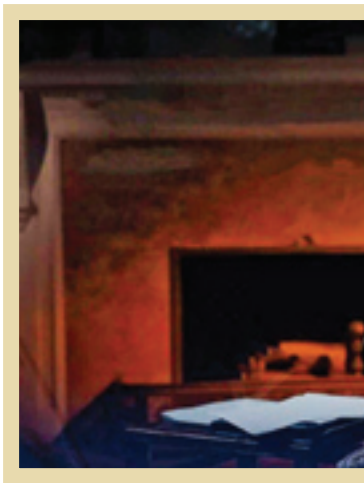
شش، می‌گوید: نهضت آزادی برای امام خمینی مرجعیت ایجاد کرد، در حالی که اساساً اغلب بنیانگذاران این تشکل از قبیل مهندس سازگان و دکتر سحبا، مقلد آقای شریعتمداری و از مروادان او بودند و در این میان اگر آیت‌الله طالقانی نیز به‌امام راجع می‌داد، در پی دهها شخصیت علمی چنین می‌کرد که پیش‌تر ایشان را به عنوان مرجع معرفی کرده بودند.

هفت، می‌گوید: آیت‌الله‌طالقانی به حسن پاکروان قول داده بود که در ازای آزادی در روزهای پر‌تهاپ محرم ۴۲ سخنرانی خواهد کرد. این دروغ در حالی گفته می‌شود که اولاً، در پرورنده آیت‌الله در ساواک اثری از این دیدار و تعهد مربوط نیست، در حالی که باید بر خلاف این باشد. ثانیاً: آن‌ها به دلیل فقد مدارک و او رآزاد کردند که برای احاکمه و محکومیت بعدی‌اش دمسستی بر داشته باشند! از قضا آن مرحوم نیز متوجه این ترغید شده بود، ثلثاً: زندگی طالقانی نشان می‌دهد وی‌اهل سیردن تعهدبرای محرومیت خویش از حقوق‌انسانی و اسامی‌اش نبود!و اگر چنین سازش‌هایی در قلموس او جای داشت، دامنه مبارزاتش این همه گسترده نمی‌شد.

حال این پرشش مطرح است: کسی که در باب موضوعات نه‌چندان پنهان از عموم، به‌سادگی دهان به دروغ می‌گشاید، در موضوعات سکوت و سری تا چه حد صلب و یاس به هم خواهد بافت؟

■ **این هم‌انای اسلام و چپ، حربه ز‌نگ‌زده ثابتی و مخدوش**

«مقام‌امنیتی» که در بخش سوم و تا حدودی بخش دوم، سعی دارد قویبای چپ‌هراسی و همدستی آنان با مبارزان اسلامی را با حربه تحریف به مخاطب ببینداز. در واقع هم شاه و هم گزمه‌اش از نیم‌قرن پیش تاکنون، سعی داشته‌اند نخست مخالفت گسترده بدنه دینی جامعه با خویش را به همگرایی



با چپ فرو کاهند و سپس آن را به کمونیست جهانی پیوند زنند! به واقع انتقال نوعی خودرفیبی به افکار عمومی! این در حالی است که موج نهایی و کار ساز انقلاب اسلامی، در غیاب مطلق چپ‌روی داد، در این قفره توجه به‌سه نکات بی‌امده، ضروری می‌نماید:

یک: در نگاه کلی، چپ هیچ‌گاه در جلب توجه بدنه اجتماعی ایران، کامیاب نبوده است. تهی‌بودن آنان از معتقدات دینی و روس‌گرایی را می‌توان علل این امر دانست. از یک‌سده و نیم پیش در ایران، تمامی حرکت‌های تاریخ‌ساز سیاسی، با سردمداری نهاد دین و متولیان آن توفیق یافته‌اند. دو: امام‌خمینی رهبر انقلاب اسلامی، مطلقاً حاضر به تأیید مبارزه مسلحانه نشد، نفی چپ‌ها از سوی یک مرجع دینی هم که جای خود را داشت. منطقی ایشان روشن بود، اولاً: اسلام نیست و ثانیاً: بهانه سرکوب می‌آفریند. امام معتقد بود اگر جمله مردم به خیابان‌ها بیایند و نفرت خویش از شاه‌را فریاد کنند، هیچ قدرتی را برای سرکوب ایشان نیست! امری

د

■ **مقام امنیتی» در بخش سوم و تا حدودی بخش دوم، سعی دارد قویبای چپ‌هراسی و همدستی آنان با مبارزان اسلامی را با حربه تحریف به مخاطب ببینداز. د. در واقع هم شاه و هم گزمه‌اش از نیم‌قرن پیش تاکنون، سعی داشته‌اند نخست مخالفت گسترته بدنه دینی جامعه با خویش را به همگرایی با چپ فرو کاهند و سپس آن را به کمونیست جهانی پیوند زنند! به واقع انتقال نوعی خودفریبی به افکار عمومی! این در حالی است که موج نهایی و کار ساز انقلاب اسلامی در غیاب مطلق چپ روی داد**

که در عمل روی داد.

سه: با این همه در پس سر کوبگری‌های بدوی و خشن شاه، ظهور گروه‌های مسلح نیز امری طبیعی می‌نمود. آنان با خود می‌گفتند: در برابر یک حکومت کودتایی، عمیقاً وابسته، موروثی، قانون‌ستیز، سر کوبگر و...الخ که زبان هیچ منطقی را نمی‌فهمد، چه باید کرد؟ و به واقع این شاه بود که با رفتار موج خویش، برخی را به اسلحه سوق داد. مهندس بازگان به درستی گفته بود، در واقع رهبر انقلاب از جنبه منفی، شخص اعلیحضرت همایونی است!

چهار: به رغم خلوص و انگیزه مثبت برخی چپ‌های مبارز که با متمایل به آن، آسان بزرگ‌ترین خدمت را به حکومت سر کوبگر پهلوی کردند! عده‌ای را به این باور رساندند که درگیری با رژیم فر جرمی جز شکست ندارد، به شاه اجازه شکنجه و اعدام گسترده دادند- که تا پیش از آن جزئش را نیافته بود- و نهایتاً بسا سترا‌ها و امکانات مبارزاتی را نیست کردند! نهایتاً نیز به دون پایه‌ای چون تائبی دستاویز دادند که پس از سال‌ها اختفا ظاهر شود و مهم‌ترین دستاورد خود را قلع و قمع آنان جار بزنند!

پنج: از این هم نباید گذشت که تائبی، از شرارت درباره برخی مبارزان چپ نیز بنگ‌نگداشت! با طراخی اووه‌شده شکنجه، ۹تن از آنان در ته‌های اوین تیرباران شدند و مقام امنیتی چند ماه بعد به دروغ، مجرای فرار و مورد هدف قرار گرفتن شان را سر هم داد! مورد دیگر خسرو گل‌سرخي بود که نه به دلیل حضور در ماجرای اووه‌لیعهد- که اساساً در این هیچ نقشی نداشت و حتی در زندان به چنین طر‌خی می‌خندید!- که به دلیل محل ندادن به خواسته ساواک مبنی بر نوشتن تهنه‌نامه، تن به اعدام داد. همگان از جمله عباس ساکار- که تائبی اعتراض‌ا را به شهادت می‌گرد- ادعان ساز که اولاً: داستان ربون هنوز به‌فاز اجرا نرسیده و تنها در حد یک‌آیده ناخته بود و ثانیاً: گل‌سرخي در آن نقشی نداشت. او را به این دلیل کشندند که در دادگاه، چیزی برای شاه و حکومتش باقی ننهاد و به معترضان جرئت مضاعف بخشید.

■ **رئیس اداره سوم، به سان بربرها و آدم‌خواران!**

در چهارمین و پنجمین بخش‌های رپر‌تاز من‌و تو برای پرویز تائبی، وی از نگاه بدوی، بربرگون و منجمد خود به برقراری امنیت در جامعه رنمایی می‌کند. به باور او باید هر چه بیشتر دستگیری، شکنجه، تبعید و کشتار را به خدمت گرفت تا تائبی جنگلی و قبرستانی آفرید و البته چون به تصور مجاززه مسلحانه نشد، نفی چپ‌ها از سوی یک مرجع دینی هم که جای خود را داشت. منطقی ایشان روشن بود، اولاً: اسلام نیست و ثانیاً: بهانه سرکوب می‌آفریند. امام معتقد بود اگر جمله مردم به خیابان‌ها بیایند و نفرت خویش از شاه‌را فریاد کنند، هیچ قدرتی را برای سرکوب ایشان نیست! امری



زندان‌ها باز دید کرد و بخش کوچکی از سپاه کاری رژیم شاه را به نظاره نشسته است! از جمله کر امات او این است که با وسط انداختن رابطه غلامحسین ساعدی با همسر دوستش واحضر و نهایتاً زندی‌شدن نامبرده و ایضاً دپولگی رضایرانی (البته هر دو به ادعای او)، شکنجه در ساواک را می‌توان مطلقاً درز گرفت و هزاران برگ گزارش و خاطره در این موضوع را به طاق نسیان سپرد! وانگهی او توضیح نمی‌دهد که اگر مرارده کسی با همسر دوستش مذموم است، آیا برای شاه و سایر اعضای خاندان سلطنتی که دهها پانداژ و دلال محبت داشتند و برای خود وظیفه‌ای جز تقدیم زن و دختر مردم به حضور مبارک نمی‌شناختند، همین داوری جاری است یا خیر؟

دو: از دیگر راه‌های رفع‌وجوع شکنجه از سوی تائبی، زد و خورد چریک‌ها در خانه‌های تیمی است! به زعم او آنان یکدیگر را می‌زدند تا در هم قدرت مقاومت ایجاد کنند. بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که آنان در برابر چه چیز خود را قوی می‌کردند؟ جز شکنجه‌های ساواک؟ و اینکه دوستان زندان دیده خبر می‌آورند که تائبی صلاح‌خانه‌ی به نام «کمیته مشترک» که در کرده است؟ کار مقام امنیتی در پنهان کردن شکنجه، دشوار می‌نماید خواننده را به

خورد چریک‌ها در خانه‌های تیمی است! به زعم او آنان یکدیگر را می‌زدند تا در هم قدرت مقاومت ایجاد کنند. بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که آنان در برابر چه چیز خود را قوی می‌کردند؟ جز شکنجه‌های ساواک؟ و اینکه دوستان زندان دیده خبر می‌آورند که تائبی صلاح‌خانه‌ی به نام «کمیته مشترک» که در کرده است؟ کار مقام امنیتی در پنهان کردن شکنجه، دشوار می‌نماید خواننده را به خورد چریک‌ها در خانه‌های تیمی است! به زعم او آنان یکدیگر را می‌زدند تا در هم قدرت مقاومت ایجاد کنند. بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که آنان در برابر چه چیز خود را قوی می‌کردند؟ جز شکنجه‌های ساواک؟ و اینکه دوستان زندان دیده خبر می‌آورند که تائبی صلاح‌خانه‌ی به نام «کمیته مشترک» که در کرده است؟ کار مقام امنیتی در پنهان کردن شکنجه، دشوار می‌نماید خواننده را به

■ **پرواک اندک آفتابیی شدن گزمه، به سان پایان پهلویسم**

این سلسله‌یادداشت‌ها، می‌توانست همچنان ادامه یابد، لیک خواننده موشکاف از آنچه به آن اشارت رفت، می‌تواند عیار خاطره‌گویی به سبک پرویز تائبی را درنماید. به واقع من‌و تو با تطویل کلام، بیشتر نواز خالی پر کرد تا پرده‌افکنی از فر‌های مغفول تاریخ، بخش زیادی از قسمت‌های اول تا سوم، حرام بازپخش مصاحبه‌های تلویزیونی او در دوره مسئولیت شد که اگر می‌توانست باور‌پذیر باشد، در همان دوره مقبول واقع می‌شد، اگر‌می‌توانست و از سوی جوانان ۲۰ساله امروز که اغلب دچار قطع‌تارخ‌چی‌اند و اساساً در بسیاری از این مقابعت، امکان داوری ندارند! در کل تائبی نمی‌تواند اکنون به روایت خاطرات واقعی خویش بنشیند، چه اینکه لاجرم باید پیشینه‌اش و ایضاً شاه‌را اسیه کند! با این همه وی از سر اجبار برای واقعی‌نشان دادن تئاتری که بازی می‌کرد، گاه ناگزیر شد پهلوی دوم را موجودی تأییدطلب، تر سو، دهان‌بین و

بی‌خبر آنچه در جامعه می‌گذرد، بنمایاند. به واقع مقام امنیتی برای پاک کردن در‌های پشت سر، داستان میمون، پیمان‌ش و حمام داغ را ادعای ساختن! با همین اوصافی که جناب گزمه از مخدوم خود برز داد، جای دارد که جوان امروز از خویش و «من و تو»ی بر زوال بپرسد: پس این همه بوق برداشتن برای چنین موجودی، به درازای این همه سال، چه معنا داشت...رها کن!

در طول چند روز نگارش و انتشار این یادداشت‌ها، تجربه‌ای گران یافتم. در گذشته به محض نگارش کیشینی در باره پهلوی‌ها، مخالف و موافق هجوم می‌آورند و به بحث می‌شدند! بی‌توجهی عمومی به این مجموعه، نخست مرا به این گمان انداخت که اینستایم محدود شده‌اند! با تلگرام رفته‌و ردمدم در بر همین پاشنه می‌چرخد، در آیتنا نیز! در یافتم که اساساً بحث در قفره پهلوی‌ها، برای مخاطب از سکه افتاده است! تائبی و من و تو مرده است، چون اساساً پهلویسم مرده و امثال مرا بگو که همواره در شناخت گرایش جامعه، به عارضه وسواس و دیرفهمی دچارم! یا ق!